

ملك الشعرایی در ایران

دکتر غلامحسین مرزآبادی

قطعاتی از کتاب مینوی اوستا، سنگ نبشته‌های پارسی باستان و آثار بجا مانده از زبانهای ایرانی میانه پیشینه شعر و رواج شاعری را در میان ایرانیان روشن میکند.

« بعضی از ادبای عرب متذکر شده‌اند که ایرانیان قدیم اشعاری داشته‌اند که بسبب کثرت ضبط نشده و این قوم اشعار خود را مدون و در خزاینی که بمنزله حکمت‌خانه بود حفظ میکرده‌اند ولی این اشعار بعدها معدوم شده از میان رفته است ».

از گفتار ابن مقفع که در تاریخ و ادبیات ایران اطلاعات وسیعی داشته، چنین برمی آید که شاعران در دوره ساسانی گروهی شناخته و طبقه خاصی از طبقات مختلف اجتماعی را احراز کرده بودند. او در مقدمه کلیله

۱- وزن شعر فارسی، دکتر پرویز نائل خانلری، ص ۳۹؛ مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمد معین، ص ۱۹۶؛ گنج سخن، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۱۴.

۲- حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۱۲۱؛ مجله کاوه، سال پنجم، شماره ۴-۵، ص ۲۴، مقاله آرتور کریستنسن تحت عنوان «شعریلهوی و شعر فارسی قدیم».

۳- مجله کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۲، ص ۱۲، مقاله «شعر قدیم ایران» از اقبال آشتیانی.

و دمنه میگوید: « انوشیروان در روزی که به افتخار بروزیه طبیب و بشادی آوردن کلبله جشن گرفت ، شعرا و خطبای مملکت خود را فرمود تا در جشن حاضر شوند و هر کدام مناسب آنروز چیزی بسازند^۱ . این گفتار نه تنها وجود « طبقه شاعر » را در آن دوره بوضوح تأیید میکند ، بلکه حضور و شرکت آنان را در جشنها و مراسم درباری نیز نشان میدهد. از سوی دیگر ، وجود سرودهای دینی و رامشگران و شاعران در ایران پیش از اسلام نیز توجه مردم را در آن دوره بشعر و شاعری نشان میدهد . اینک با توجه باصل انتقال انواع سنتهای رایج در ایران پیش از اسلام بدوره اسلامی^۲ بویژه سنتهای ادبی و فرهنگی^۳ توان گفت که نقش فعالانه شاعران در دربارهای ایران دوره اسلامی در واقع ادامه رسوم و آداب پیشین بوده و رودکی ها و فرخی ها نیز جانشینان سنتی باربدها و نکیساهها بوده اند .

پس از این مقدمه میخواهم این نکته را برسانم که ایران کشوری بوده است که بنا بر مقتضای زمان با نظام طبقاتی اداره میشد و میدانیم که هر طبقه اعم از کشوری ، لشکری ، دینی ، علمی و ادبی بنا بمصالح صنفی خود دارای تشکیلات منظم و غالباً متشکلی بوده که پیش کسوت ودانای هر طبقه سمت ریاست و بزرگی آنرا داشته است که در دوره اسلامی بویژه از عصر غزنوی بیعد ، بزرگ شاعر یا سرپرست شاعران را ملک الشعراء نامیده اند .

۱- مجله کاوه ، دوره جدید ، سال دوم ، شماره ۲ ، ص ۱۲ ، مقاله « شعر قدیم ایران » از اقبال آشتیانی .

۲- مجله بررسیهای تاریخی ، سال سوم ، شماره ۲ ، ص ۶۳ ، مقاله « ریشه و بن ادبیات فارسی » از بهرام فره‌وشی .

۳- مطالعاتی درباره ساسانیان ، اینوسر انستف ، مقاله نخستین .

اعطای لقب :

جایگاه بلندی که شعر و شاعری در نظام ملی ، سیاسی ، دینی ، علمی و ادبی ایران احراز کرد موجب آن شد تا از باب ارضای حس فزونی طلبی ، تشویق و بویژه تشخیص به برجستگان شاعران نیز ، مثل بزرگان دیگر طبقات ، القاب و عناوینی بر حسب مراتب و درجات سخنوری از طرف سلاطین و صدور و مراجع متبرکه و مردم اعطا شود و یا بطوریکه خواهد آمد ، گاهی نیز این القاب بارث از پدران بفرزندان میرسید .

آغاز این کار و نخستین شاعری که در تاریخ ایران رسماً دارای لقبی از القاب شاعری شده تا دوره غزنوی بدرستی روشن نیست . زیرا عناوینی که در کتب تراجم و شرح حال شعرا با آنان نسبت داده اند معمولاً زاده ذوق تذکره نویسان و ستایش شاعران از استادان سلف بوده است و ما نمیدانیم که آیا همه آنان در حال حیات نیز با این القاب نامیده میشده اند یا نه ؟ اما نخستین شاعری که در حال حیات و رسماً دارای لقب بوده عنصری ملك الشعراى دربار غزنوی است ؛ دولتشاه سمرقندی گوید : « سلطان محمود استاد عنصری را مثال ملك الشعرايى قلمرو خود ارزانی داشت » . و ظاهراً آخرین کسی که این لقب را بارث برده مرحوم ملك الشعراى بهار بوده است ^۲ .

القابی که به شاعران داده میشد ، گذشته از مراتب سخنوری ، در مواردی با وظایف اداری و ادبی آنان نیز ارتباط داشته است و بطوریکه

۱ - تذکره الشعراء دولتشاه ، چاپ کلاله خاور ، ص ۳۷ .

۲ - یس از فوت میرزا کاظم صبوری - ملك الشعراى آستان قدس - مرحوم محمدتقی بهار جای پدرش را گرفت .

خواهد آمد، دارندگان عنوان «ملک الشعراء» و یا «امیر الشعراء» مراتب بالاتری را در بین اقران خود بدست می‌آوردند و القاب مشروح در زیر نیز هر کدام نشان دهنده درجه و تشخیص صاحب‌عنوان در بین دیگران بود:

سلطان الشعراء: رودکی سمرقندی^۱، تاج الشعراء: محمد بن علی سوزنی^۲، ختم الشعراء: سنایی غزنوی^۳، استاد الشعراء: عمیق بخاری که امیر الشعراء آل‌افراسیاب بود^۴، شرف الشعراء: قوامی رازی^۵، زین الشعراء: سعید الطائی^۶، افتخار الشعراء: جمال‌الدین ابوبکر المساعدی الخسروی^۷، جمال الشعراء: عبدالمجید العبهری^۸، سند الشعراء: رشیدالدین وطواط^۹، سید الشعراء: رشیدی سمرقندی^{۱۰}، شمس الشعراء: سروش اصفهانی^{۱۱}، مجتهد الشعراء: مجمر اصفهانی^{۱۲}، مختار الشعراء: مسعود النوکی^{۱۳}، مفخر الشعراء: انوری^{۱۴}، فخر الشعراء: ابوالمفاخر^{۱۵}، افضل الشعراء:

- ۱- لباب‌الالباب، محمد عوفی، چاپ لیدن، ص ۶.
- ۲- لباب‌الالباب، ص ۱۹۱.
- ۳- لباب‌الالباب، ص ۲۵۲.
- ۴- لباب‌الالباب، ص ۱۸۱.
- ۵- لباب‌الالباب، ص ۲۳۶.
- ۶- لباب‌الالباب، ص ۲۳۸.
- ۷- لباب‌الالباب، ص ۴۰۷.
- ۸- لباب‌الالباب، ص ۲۹۵.

۹- مقدمه دیوان رشید وطواط از مرحوم سعید نفیسی ص ۱۶ منقول از مجمع‌الفضلاى محمدعارف‌لقایی. دولت‌شاه لقب وطواط را سیدالشعراء ضبط کرده است (تذکره الشعراء، ص ۶۹).

- ۱۰- چهار مقاله، نظامی عروضی، به تصحیح دکتر محمد معین، ص ۷۴.
- ۱۱- مقدمه دیوان سروش ص ۱-۲ منقول از گنج شایگان.
- ۱۲- مقدمه دیوان مجمر بقلم استاد محیط طباطبائی.
- ۱۳- لباب‌الالباب، ص ۲۹۱.
- ۱۴- تذکره الشعراء، ص ۶۷.
- ۱۵- هفت اقلیم، چاپ جواد فاضل، ج ۳، ص ۳.

رضی‌الدین خشاب^۱، املح الشعراء : عمادی الشعری^۲، شیخ الشعراء : شیخی^۳ و ...

اعطای لقب به شاعران مثل دیگر موارد لقب بخشی، گذشته از احراز مرتبه‌ای عالی در شاعری، شأن نزولهای خاصی نیز داشته است؛ مثلاً سروش اصفهانی را بعلت زیبایی صورت به شمس الشعراء ملقب کردند^۴ و یا «وقتی مجمر در قره باغ سال ۱۲۱۹ بحضور شاه رسید و قصیده‌ای را که در وصف اردوی شاهانه سروده بود انشاد کرد، سر و دستار کلان او بیشتر به علما و طلاب شباهت داشت تا شعرا و فتحعلی شاه گفته بود: «مجتهد است و شاعر» ولی پس از مرگ سید محمد سحاب پسر سید احمد هاتف که لقب مجتهد الشعرايي داشت در سال ۱۲۲۲ مجتهد الشعرايي را حسب الامر فتحعلی شاه به مجمر دادند تا اجتهاد او مسجّل شود^۵ و متن فرمان را مرحوم نشاط نوشته که در نوع خود قابل توجه است.

پیشینه ملک الشعرايي در دربارهای ايران :

هر چند ایجاد مقام ملک الشعرايي و انتصاب عنصری باین مقام بطور رسمی و علنی از دربار غزنوی آغاز شد ولی قرآینی در دست است که نشان میدهد این عمل در واقع حلقه اتصال و تداوم سنتی بشمار می‌آید که پیش از غزنویان مرسوم بوده و بعد از آنان نیز ادامه یافته است زیرا :

- ۱- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۴۵۵ .
- ۲- هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲ .
- ۳- شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر، دکتر رضا خسروشاهی، ص ۱۴۷ .
- ۴- مقدمه دیوان سروش، به قلم استاد جلال‌الدین همایی .
- ۵- مقدمه دیوان مجمر از استاد محیط طباطبایی .

- ۱- خصوصیات شرایط و وظایف ملك الشعراى دربارغز نوى نمونه و سرمشق ملك الشعراها يا امير الشعراهاى ادوار بعدى است و اينان در تشبه به عنصرى و تقلید از او كوشش فراوان كرده اند .
- ۲- آبخشور نظام ادبى ايران دوره اسلامى ، بويژه تا سده پنجم ، از دو منبع ايرانى و عربى بوده است .
- ۳- در بين اعراب مقام ملك الشعرايى مرسوم نبوده پس انتصاب ملك الشعراء ، رسمى دخيل محسوب نمى شود .
- ۴- ما از طرزگزينش و شرايط و وظايف شاعر برگزيده يا امكان وجود بزرگان شاعر در پيش از اسلام هيچگونه اطلاعى نداريم اما در دربار ساسانى به چهره هاى چون باربد بر ميخوريم كه نام و آوازه هنر و مقامش بيش از ديگران زبانه زد بوده است . او چون رودكى چكامه و ترانه اش را به چنگ ميخوانده است . « خسروانى » لحنى بوده است از ساخته هاى اين هنرمند چيره دست « كه الفاظ آن مسجع بوده مشتمل بر مدح و آفرين خسرو پرويز ... »^۱ و « اغلب وقايع مهم را كه هيچكس جرأت اظهار نداشته وى بقال شعر و ترانه موسيقى ريخته و با بهترين اسلوبى گوشزد خسرو ميكرده است و ارباب حوايج گاهى بتوسط او عرايض خود را بسمع پادشاه ميرسانيده اند . از جمله قضايا فوت مركب مخصوص محبوب پادشاه اسب شبديز است كه باربد با نغمه دلگش مخصوص به خسرو فهمانده است»^۲ و گويى غير از وظيفه مدح و طرب انگيزى منصب « نديمى »^۳ نیز داشته است .

۱- مجله كاوه ، شماره ۲ ، مقاله مرحوم اقبال آشتياني تحت عنوان « شعر قديم ايران » ص ۱۲ .

۲- تاريخ ادبيات ايران ، استاد جلال الدين همایي ، ص ۲۲۴-۲۲۵ .

۵- اگر چه استقرار حکومت طاهریان نتیجه پیروزی مأمون عباسی بر برادرش امین یا به عبارت دیگر پیروزی عنصر ایرانی بر عرب بشمار می آید و طاهر بن حسین خود در قصیده‌ای بایرانی بودنش میبالد ولی او و جانشینانش سخت پیرو سنتهای ادبی عرب بودند و عوفی گوید که « آل طاهر ... را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود ... »^۱ و بنا بر قول دولتشاه سمرقندی امیر عبدالله بن طاهر حکم کرد « که در قلمرو او بهر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد بسوزانند و از این جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده‌اند ... »^۲. باین ترتیب در این دوره احتمال وجود این گونه مناصب بعید مینماید .

۶- هر چند در دوره صفاری شعر و ادب فارسی رواج همگانی نداشت ولی تصمیم اصیل یعقوب و انشاد قصیده‌ای از طرف محمد بن وصیف سگری بزبان فارسی خود نکته قابل توجهی در رسمیت بخشیدن به شعر و شاعری فارسی است و عمل دبیر رسایل و شاعر دربار صفاری سر مشقی برای « بسام کورد » و « محمد بن مخلص » گردید^۳ و در دوره سامانی شیوع یافت .

بزرگترین خدمت فرهنگی سامانیان احیای سنن و آداب ایران پیش از زمان آمدن تازیان و حمایت و ترویج زبان و ادب دری و پشتیبانی از گویندگان بود . اصولاً کثرت هر گروه ایجاب نوعی نظام و تشکّل میکند و برای ایجاد هر نظامی نوعی رهبری و پیشوایی لازم است و از گفته معروفی

۱- لباب الالباب، ص ۲ .

۲- تذکرة الشعراء، ص ۲۶ .

۳- تاریخ سیستان ، به تصحیح شادروان ملک الشعرای بهار ، ص ۲۰۹ .

بلخی، شاعر دوره سامانی، چنین برمی آید که این پیشوا و پیش کسوت در نظام اجتماعی و دولتی شاعران عصر سامانی مشهور به سلطان الشعراء بوده است^۱ و رودکی شاعر تیره چشم روشن بین این دوره با لقب سلطان شاعران بر جامعه شعرای آن دوره فرمان میرانده است. رودکی مورد عنایت خاص امیر سامانی در سفر و حضر ندیم و همنشین او بود و سخنش در مذاق امیر آنچنان مؤثر می افتاده که بی موزه پای در رکاب اسب نوبتی می گذارده است. مقام وی همچنین مورد احترام ارکان دولت ساسانی و استادش مورد قبول معاصران و قریحه اش محسود آیندگان بود.

رودکی با ترانه های سحرانگیز و زخمه های رامشگر و اراج و منزلتش در دربار سامانی مثل اعلا ی باربد در دربار سامانی است و این مقایسه و ارزیابی و احیاناً تطبیق و تطابق از نظر تیزبین گذشتگان نیز دور نمانده است، شریف مجلدی گرگانی گوید :

از آن چندان نعیم این جهانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
 ثنای رودکی مانده ست و مدحت نوای باربد مانده ست و دستان^۲
 و معیار ارزیابی و مثال اعلا ی همه ملک الشعراها عنصری بوده
 است و رودکی سرمشق عنصری .

۸- از قراین مذکور در فقرات ۱ تا ۷ چنین استنباط می شود که پیش از دولت غزنوی در دربار سایر سلسله ها نیز اشخاص تلویحاً یا شاید تصریحاً عهده دار برخی از وظایف ملک الشعرا یی بوده اند منتهی در دربار

۱- ابو عبدالله معروفی بلخی از شاعران دوره سامانی در بیت زیر رودکی را استاد شاعران نامیده است :

از رودکی شنیدم استاد شاعران کاند در جهان بکس مگرو جز به فاطمی

۲- چهار مقاله ، ص ۴۴ .

غزنوی، بعلمی که ذکر خواهد شد، اداره خاصی برای این موضوع تأسیس و مسؤل مشخصی برای این کار تعیین شد.

۹- دوره حکومت غزنوی مصادف با عصر تطور و سیر اعتلای زبان و ادب دری بود. خانواده محمود بیش از سه نسل متوالی در ایران زیسته و با فرهنگ آن خوگر شده بودند^۱ و بقولی خود محمود بزبان فارسی شعر میسرود^۲. غزنویان وارث نظامی بودند که در آن شعر و شاعری جایگاهی استوار داشت. سازندگان و گردانندگان سیاست محمودی از تأثیر شعر و رسالت اجتماعی شاعر در بین مردم ایران بخوبی آگاه بودند و در بکار گرفتن آن بنفع خود هزینه گزافی مصرف میکردند. هر چند شعر از آن طبقه اشراف بود ولی تک بیتهایی که مبشر حماسه بت شکنی‌ها و کفر براندازیهای سلطان غزنوی بود، عامل مؤثری در تحمیل شخصیت محمود بین مردم موحد بشمار می‌آمد^۳. چهار صد شاعر حاضر در غزنین و صدها صله خوار در اطراف و اکناف^۴ هر کدام مبلغی کار آمد برای ابلاغ و انتشار خواسته‌های غزنه در بین مردم بود. محمود برای راه یافتن در دل و ایمان مردم، پیوسته در صدد تقویت این شبکه وسیع تبلیغاتی بود.

۱- مقاله نگارنده تحت عنوان «رویدادهای سیاسی سده‌های چهارم و پنجم هجری و تأثیر آن در فرهنگ و ادب ایران» در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره مخصوص سال کورش کیپر، ص ۲۵۴.

۲- عوفی در لباب‌الالباب (ص ۲۴) ابیاتی چند بنام محمود غزنوی آورده است.

۳- قصیده عنصری بمطلع،

ایا شنیده هنرهای خسروان به‌خیر / بیا زخسرو مشرق عیان بین توهنت

۴- در تاریخ بهقی آمده است که سلطان مسعود در مراسم جشن مهرگان شاعرانی را که بیکانه‌تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه هزار درم بر پیلای بخانه او بردند و عنصری را هزار دینار (ص ۲۷۳-۲۷۴).

مقام مسؤلی که مأمور بحرکت در آوردن و تنظیم چرخهای عظیم و گاهی «سرکش»^۱ این دستگاه بود، «ملك الشعراء» نامیده میشد.

نخستین کسی که در دربار غزنه و در تاریخ ادبیات ایران رسماً بدریافت این لقب نایل آمده ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری استاد قصیده پرداز اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم است (م ۴۳۱) «که او را در مجلس سلطان منصب ندیمی و شاعری ضم بوده و پیوسته مقامات و غزوات سلطان را بقید نظم در آوردی و سلطان محمود استاد عنصری را مثال ملك الشعراء قلمرو خود ارزانی داشت ...»^۲.

عنصری در واقع نمودار اوصاف شعرای سلطان محمود و بعضی دیگر از فرمانروایان غزنویست. قسمت مهم دیوان او قصاید طولانی است که جمله در ستایش و شرح اعمال محمود و محمودیان است.^۳ او از نزدیکان و مشاوران محمود و مجری سیاست تبلیغاتی وی بود و همو بود که خطوط اصلی این سیاست را به شبکه بزرگ تبلیغاتی تلقین و دیکته میکرد و بزرگترین مستمری و پاداشهای گزاف از آن بابت دریافت مینمود.

۱۰- آل افراسیاب از تیره ترکان چگلی بوده اند. در تاریخ به آل افراسیاب، آل خاقان، ایلک خانیان، خانیه، خاقانیان و قره خانیان معروفند. از اوایل سده چهارم هجری تا دهه اول سده هفتم هجری، گاهی مستقل و زمانی زیر دست حکومتهای سامانی، غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی

۱- گاهی شاعرانی نیز پیدا میشدند که شخصیت خود را با پول معامله نمی کردند و بجای مدح هجو میسرودند از آن جمله فردوسی و هجویه معروف و منسوب بدو را می توان به خاطر آورد.

۲- تذکره الشعراء، ص ۳۷.

۳- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضازاده شفق، ص ۳۵.

در حدود ترکستان و ماوراءالنهر فرمانروایی داشته‌اند^۱. بعلت سکونت در سرزمینهای همجوار ایران و ترکستان و ماوراءالنهر، تابعیت فرهنگ ایرانی را پذیرفته و در ترویج شعر و ادب دری کوشیده‌اند. برخی از امرای این سلاله چون: امیر علی بوری‌تگین، قلیچ طمغاج خان ابراهیم، قلیچ ارسلان‌خان عثمان، بزبان فارسی اشعاری دارند که مورد استناد نویسندگان ترجمان‌البلاغه^۲ و حدایق‌السحر^۳ قرار گرفته است. پایتخت این سلسله مرکز تجمع شاعران بوده و کسانی چون «استاد رشیدی و امیر عمیق و نجیبی فرغانی و نجار ساغر جی و علی‌بانیدی و پسر درغوش و پسر اسفراینی و علی سپهری صلت‌های گران یافتند...»^۴ همچنین بسیاری از شاعران بزرگ، امرای خانیه را ستوده‌اند از آنجمله: «محمد عوفی، ظهیری سمرقندی، عثمان مختاری، معزی، انوری، رشید و طواط... که بعضی در دستگاه آنان بسر میبردند و بعضی دیگر از شاعران آل سلجوق و یا خوارزمشاهانند که از دیار بعید فصایدی در مدح ایشان می‌فرستادند... نویسندگانی نیز بنام آنان کتبی نوشته‌اند»^۵.

هرگاه که یکی از امرای این سلسله بطور مستقل حکومت میکرد کلیه مراسم درباری از آنجمله انتخاب ملک‌الشعراء را بجای می‌آوردند.

۱- حواشی تاریخ بیهقی از مرحوم سعید نفیسی، ص ۱۱۶۰، Islâm ansiklopedisi زیر واژه Kara-Hanlilar.

۲- ترجمان‌البلاغه، عمر رادویانی، به تصحیح مرحوم احمد آتش، صفحات: ۱۷، ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۱.

۳- حدایق‌السحر فی دقایق‌الشعر، رشید و طواط، به تصحیح عباس اقبال، ص ۱۶-۱۷.

۴- چهار مقاله، ص ۷۳.

۵- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲، ص ۹.

از میان سلاطین مشهور این سلسله دربار « سلطان خضر بن ابراهیم عظیم طراوتی داشت و شکر فسیاستی و مهابتی که بیش از آن نبود... ماوراءالنهر و ترکستان او را مسلم بود و از جانب خراسان او را فراغتی تمام... و از جملهٔ تجمل او یکی آن بوده که چون بر نشستی بجز دیگر سلاح هفتصد گرز زرین و سیمین پیش اسب او ببردند، و شاعر دوست عظیم بود... و امیر عمق امیر الشعراء بود، و از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته... و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود، بضرورت دیگر شعرا را خدمت او همی بایست کردن...^۱ . امین احمد رازی در برگردانی که از عبارات فوق بعمل آورده امیر الشعراء را ملك الشعراء نوشته است.^۲ هر چند این دو لقب از لحاظ وظایف در يك سطح بودند ولی چنین بنظر میرسد که اعطای هر يك از این دو لقب دارای خصوصیات و وابسته به شیوهٔ حکومتها بوده است.

در هر حال در دربار آل افراسیاب این مقام مرسوم بوده و عمق بخاری بعنوان امیر الشعراء این سمت را احراز کرده بود. و اگر دیر نمی زیست شاید بعد از او نوبت به سید الشعراء رشیدی که سنی زینب و خضر خان را در او اعتقادی بود و صلتهای می بخشیدند^۳ میرسید.

۱۱- در دورهٔ حکومت ترکمانان سلجوقی، هر چند بعلت وحدت سیاسی ایران، دگرگونیهای شگرفی در تحول و گسترش زبان و ادب دری بوقوع پیوست ولی سلاطین نخستین این سلسله بعلت خوی صحرا نشینی

۱- چهار مقاله، ص ۷۳.

۲- در هفت اقلیم (ج ۳، ص ۴۱۰) آمده است: « اما عمق ملك الشعراء

بود... »

۳- چهار مقاله، ص ۷۴.

هنوز آنطوریکه باید و شاید، با فرهنگ اجتماعات مدنی و پیشرفته خوگر نبودند. اینان در انتخاب بین دو مذهب کلامی (اشعری و معتزلی) اشعری را که چندان نیازی به تعقل فلسفی نداشت پذیرفتند. و اگر بشعر و ادب اعتنایی نشان میدادند بیشتر از باب پیروی از نظامی بود که رعایت آن برای پیشرفت کارشان بایسته بود. صاحب چهار مقاله در شرح حال امیر معزی آورده است: «سلطان (ملکشاه) به مصلی برفت ... بخوان شدیم. برخوان امیر علی گفت: «پسر برهانی! در این تشریفی که خداوند جهان فرمود هیچ نگفتی ... حالی این دو بیت بگفتم:

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

چون این دو بیتی ادا کردم، علاءالدوله احسنتها کرد و به سبب احسنت او سلطان مرا هزار دینار فرمود^۱؛ و پیداست که محرک کاذب ذوق سلطان احسنتهای علاءالدوله ها بود نه نکته سنجی و هنر شناسی های شخصی. در چهار مقاله آمده است که سلجوقیان «مردمان بیابان گرد بودند و از مجاری احوال و معالی آثار ملوک بی خبر-بیشتر از رسوم پادشاهی بروزگار ایشان مندرس شد ...^۲». اتفاقاً اکثر این دوره از حکومت سلجوقی مصادف با دورهٔ صدارت خواجه نظام الملک است. اگر چه او مرد دانش بود اما به امور ذوقی توجهی نمیکرد چنانکه میگویند: «خواجه بزرگ نظام الملک رحمة الله علیه در حق شعرا اعتقادی نداشتی از آنکه در معرفت او دست نداشت و از ائمه متصوفه بهیچ کس نمی پرداخت...»^۳؛ و با توجه به نقش

۱- چهار مقاله، ص ۶۸.

۲- چهار مقاله، ص ۴۰.

۳- چهار مقاله، ص ۶۶.

وزرای ایرانی در ترویج شعر و ادب و ذوق و شیوه خواه بزرگ باید پذیرفت که امیرالشعراى این دربار دارای چه درجه از اعتبار و اهمیت بوده است؛ و بعید نیست که انتصاب عبدالملك برهانی بسمت امیرالشعراى نیز از تمهیدات عمیدالملك کندی بوده است چه این وزیر تا پاسی از دوره سلطنت آلب ارسلان وزارت داشته^۱ و برهانی نیز در دوره این سلطان بمقام امیرالشعراى رسیده است .

برهانی پیش از مرگ، پسرش معزی را طی قطعه‌ای به ملک‌شاه می‌سپارد و کمکی واجری پدر باو تحویل می‌شود ولی معزی نقش مؤثری نداشته است زیرا میگوید: « سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن . »^۲

اما در ادوار بعد که شاهزادگان سلجوقی با فرهنگ و ادب ایران مأنوس می‌شوند، شاعران نیز منزلت پیشین خود را در دربار باز می‌یابند و معزی مقام ملك الشعراى^۳ را با عنوان امیرالشعراء بدست می‌گیرد^۴ و بر وظایف مربوط ملزم می‌شود .

۱۲- مرگ نظام‌الملك و ملک‌شاه فرصت مناسبی بوده تا سران نظامی حکومت سلجوقی بتوانند اقطاعات خویش را به امارات مستقل مبدل ساخته و با جنگ‌های فرسایشی و محلی کشور را از بر خورداری از خصوصیات

۱- تملیقات چهار مقاله ، ص ۲۵ .

۲ و ۳- چهار مقاله ، ص ۶۶ .

۴- در راحة الصدور راوندی، به تصحیح محمد اقبال (ص ۵۷، پاورقی) آمده است: « اوحدالدین محمد انوری المتوفی سنه ۵۸۷ ملك الشعراى سنجر مشهورتر از اینست که ذکر شود . ولی این مطلب در جای دیگر بنظر نرسید .

۵- تذکره الشعراء ، ص ۴۷ .

حکومت واحد و امنیت سیاسی محروم سازند. بزرگترین دولت بعد از سلجوقی خوارزمشاهیان است که در سال ۴۹۱ ه. ق. تأسیس و بسال ۶۲۸ آخرین بازمانده آن مقهور مهاجمین مغول گردید. نیمی از دوران حکومت این سلاله مواجه با روزگار سنجر سلجوقی (م ۵۵۲) و نیمی دیگر دستخوش مبارزه و مدارا با خلفای عباسی، شروانشاهان، اتابکان آذربایجان، فارس و لرستان (حدود ۵۲۲ تا ۷۴۰)، سلاطین غور (۵۴۵-۶۰۲) و خاندانهای آل صاعد و آل خجند... بود. از سوی دیگر، شاخه‌ای از شعر و شاعری که از سده چهارم هجری بسوی جریانات فکری و علمی گرایش پیدا کرده و مورد استفاده اندیشمندان و مشربها قرار گرفته بود بدست کسانی چون ناصر خسرو قبادیانی و سنایی غزنوی و... مسیر انشعابی خود را هموار کرد. افزایش قابل ملاحظه تعداد مدارس و خانقاهها و توجهی که در این مؤسسات نسبت بافراد مستعد بعمل می آمد رفته رفته صاحبان استعداد و قریح را از حمایت مستقیم و مستمر سلاطین و رجال بی نیاز کرد. هرچند در این مدارس نبوغی شکوفا نشد ولی در سده ششم و حمله مغول ما با نام و آثار صدها دانشمند بزرگ آشنا هستیم که یا مستقیماً تحصیل کرده این مدارسند و یا بطور غیر مستقیم از تأثیر مدرسه برکنار نمانده اند. در نتیجه طبقه‌ای عارف و عالم متکی به خانقاه و نفس دانش بر فضای علمی کشور حکومت کرده اند. يك مقایسه اجمالی در کمیت و ماهیت مجالس بحث علمی و جلسات شعرخوانی بین دو دربار سلطان محمود غزنوی و سلطان محمد خوارزمشاه کیفیت نفوذ دو طبقه شاعر و عالم را در دوره خوارزمشاهی و ادوار پیش از آن باین نتیجه میرسد که در این دوره مشاعره دربارهای پیشین جای خود را به مباحثات امام

فخررازی‌ها و مکاشفات اقطاب متصوفه داده و نوع غزل بر قصیده و مضامین عشقی بر مضامین وصفی کم‌کم پیشی می‌گرفت. دگرگونی در سبک و شیوه شعر موجب تحول در نظام شاعری نیز گردید. شاعران متمایل به دانش و اشراق روش نوی اتخاذ کردند. بویژه شاعران متصوف و عارف از پذیرفتن مقامات دولتی ممنوع بودند یا طفره می‌رفتند و شاید این طرز تفکر و برداشت موجب شد تا از احتشام و اعتبار مقام ملک الشعراء کاسته شود و با وجود آنکه همه دولتهای مزبور بزرگترین حامیان شعر و ادب بوده و شاعران نام‌آوری در خراسان و عراق و آذربایجان ظهور کردند، با این حال، آوازه این مقام برای مدتی بنخاموشی گرایید.

در این دوره ابوالعلائی گنجوی ملک الشعراء ملوک شروران بود^۱ و در سفینه‌ای از رشید و طواط بعنوان ملک الشعراء یاد شده است.^۲

۱۳- از عنصری که بگذریم، گزینش دیگران بمقام ملک الشعراء بیشتر جنبه تشریفاتی داشته و جزو سنن و آیین داری جامعه شاعران محسوب میشد و همانطوریکه گذشت این مقام اهمیت پیشین خود را در سده ششم از دست داده بود.

اما حمله نظامی مغول بایران در واقع تحقق یافتن یکی دیگر از نقشه‌های مهاجرت جمعی، از خاور به باختر و اسکان قبایل ترک و تاتار از سرزمینهای خشک آسیای مرکزی در اراضی مزروعی و مراتع خاورمیانه

۱- آتشکده آذر، به تصحیح حسن سادات ناصری، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲- در مقدمه دیوان رشیدالدین و طواط به قلم مرحوم سعید نفیسی (ص ۲۶) آمده است: «در سفینه‌ای دیگر موجود در یکی از کتابخانه‌های استانبول چنین آمده است: توفی اتسز خوارزمشاه فی تاسع جمیدی الاخر لسنة احدى خمسين مائة و كان ملك الشعراء رشيد الدين وطواط قاعدا على نمشه و انشد هذا الرباعي...»

و نزدیک بود. قومی که با این هدفها قدم در عرصه سیاست گذارده بود طبعاً علاقمند بود که در محیط جدید ضمن برخورداری از منابع ثروت سنن و آیین بدوی خود را نیز نگهدارد و برخلاف دیگر سلاله‌های ترك که بمحض ورود به ایران با مبنای اجتماعی و فرهنگی آن کنار می‌آمدند و بکار می‌بیستند، اینان بشدت از آن گریزان بودند و غالباً قوانین موضوعه خود را در چهار چوب یاسای چنگیز تنظیم می‌کردند و نظام اداری و بویژه لشکری را بر مبنای مقررات خود پی‌ریزی کرده بودند و از تخریب و تعمیر هر سازمان و مقامی که با منافع آنها سر و کار داشت امتناعی نداشتند و ابقای وزارت بشیوه ایران نیز صرفاً جنبه انتفاعی و برای وصول مالیات از مردم بود کما اینکه خدمات وزرای خود را نیز در مقابل ثروتشان با خونسازمان معامله می‌کردند. چنین قومی، چون با فقر زمینه‌های معنوی و فرهنگی نمیتوانست از فرهنگ و ادب غنی ایران سودی ببرد بنابراین خوانین مغول جز به تاریخ و مختصری از طب و نجوم به دیگر مظاهر علمی و ادبی اعتنایی نداشتند. گسترش خانقاه و گرایش شاعران به تصوف و عرفان و ادامه شیوه‌های مدرسی سده ششم و عدم توجه مغول بسنن و ادب ایران موضوع ملك الشعرايى را نیز منتفی کرد.

۱۴- تیموریان پیش از یورش خود، تابعیت فرهنگی ایران را کم و بیش پذیرفته بودند. تیمور عاشق هنر و صنعت بود و از رژه صاحبان حرف لذت می‌برد. ولی مدعی هم‌خونی با مغول بود و در پی ریزی نظام‌دولت خود از آنها پیروی می‌کرد. با آنکه همه امیرزادگان تیموری صاحب ذوق و قریحه بوده و دربارشان محل اجتماع گروه بیشماری از گویندگان سده نهم بود، با این حال منصب ملك الشعرايى بدشاعر واجد شرایطی تفویض

نشد و با آنکه دربار سلطان حسین بایقرا را ادبا و علما تشکیل میدادند با این حال بنظر میرسد که با وجود دو دانشی مرد بزرگ چون مولانا جامی و امیرعلیشیرنوایی امکان ایجاد این منصب بعید مینماید، زیرا جامی بعلت مقام عرفانی و امیرعلیشیر نیز با وجود شخصیت فوق العاده اش بزرگتر از آن بود «که ویرا بحسن شعر تعریف کنند ...»^۱ از قبول این نوع مقامات سر باز میزدند و برای دیگران نیز با حضور آنها قبول چنین منصبی مقدور نبود. اما بازماندگان این سلاله که بنام بابریان یا گورکانان مدتها در شبه قاره هند سلطنت کرده و بزرگترین مروج فرهنگ و آیین های ایرانی در هند بودند این مقام را ایجاد کردند. شبلی نعمانی مینویسد: «اکبر شاه بزرگ گو اینکه امی بود لیکن دارای ذوق سرشار و قدردان سخن بوده است. منصب ملك الشعرايي برقرار نمود و غزالی مشهدي اول کسی است که باین مقام منصوب گردیده است»^۲. پس از مرگ غزالی مشهدي، شیخ ابوالفیض بن مبارک ناگوری متخلص به فیضی به سمت ملك الشعرايي انتخاب شده است^۳. همچنین طالب عاملی ملك الشعرايي دربار جهانگیر^۴ و ابوطالب کلیم کاشانی ملك الشعرايي دربار شاهجهان بوده اند^۵.

۱۵- حکومت صفوی مولود چند قرن مقاومت منفی خانقاه در ایران بود. بهمین دلیل تا پاسی از سلطنت شاه عباس کبیر، نظام سیاسی این سلسله گرایشهایی بسوی برخی از سنتهای خانقاهی داشت. از سده پنجم هجری شعر فارسی راه به خانقاه یافت و متصوفه آن را وسیله القای حال و قال قرار

۱- بهارستان جامی چاپ افست، ۱۰۳.

۲- شعر العجم، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۳، ص ۴.

۳- تاریخ نظم و نشر فارسی از مرحوم نفیسی، ص ۳۶۳.

۴- تذکره نصرآبادی، چاپ ارمنان، ص ۲۲۳.

۵- گنج سخن از دکتر صفا، ج ۳، ص ۹۲.

دادند. ولي خانقاههايي نيز بودند که عنايت چنداني به شعر نکردند. شيخ صفی‌الدين خرقيه از شيخ زاهد گيلاني داشت و خانقاه اردبيل جانشين بلافضل لنگر شيخ زاهد بود. مقارن ايامي که طنين غزليات مولانا قونيه و آسيای صغير را بشور و بسط و اميدداشت، قبض زهد بر مريدان شيخ زاهد مستولي بود. اگرچه ابياتي چند از صفی‌الدين و فرزندانش نقل کرده‌اند ولي تنها شاعر قابل اعتناي منتسب باين خانقاه قاسم‌الانوار است که بيستر عمرش دور از اردبيل سپري شده است. صفوة الصفاي ابن بزاز که تاريخچه خانقاه صفوي و زندگي نامه شيوخ آنست خود سندی از حکومت زهد بر فضاي روحاني آن مي‌باشد. در طول سده نهم هجري اکثر مرشدان خانقاه اردبيل را مردان سياست پيشه و مريدان را قزلباشان آينده از ترك و تاتار تشكيل ميدادند و اين هر دو طبقه را با شعر چندان ارتباطي نبود. اما سلاطين صفوي اغلب شاعر بودند و هنردوست. شخص شاه اسماعيل شاعر بود و به دو زبان فارسي و تركي شعر مي‌سرود و خطايي تخلص مي‌کرد و شاه طهماسب اول تحصيل هنر و ادب کرده بود و «در او ايل حال حضرت خاقاتي را توجه تمام بحال شعرا بود... و در آخر...»^۱ روي ملاحظاتي «اين طبقه عليه را وسيع‌المشرب شمرد و از صلحا و زمرة اتقيا نميدانستند و توجهي بحال ايشان نمي‌فرمودند... مولانا محتشم کاشي قصيده غرا در مدح آنحضرت و... بنظم آورده و از کاشان فرستاده بود... شاه فرمودند من راضي نيستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلايند و قسايد در شأن شاه ولايت پناه و ائمه معصومين عليهم السلام بگويند و صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمايند...»^۲. ظاهراً پس از اعلام

این نظر محتشم هفت بند معروف خود را که سر آغاز شعر مذهبی دوره صفوی بعد بشمار می آید، سروده است.^۱ در واقع این هشدار بود برای شاعرانی که میخواستند از راه مدح و ستایش به مدارجی برسند، پس آنانی که طالب جاه و مقام بودند راهی هند و دیگر سرزمینها شدند و بقیه نیز روی بمردم آوردند و «طرز تازه»^۲ خود را که معروف بسبک هندی یا صفهانی است تکمیل کردند. اما از دوره سلطنت شاه عباس کبیر هر چند که صله‌های چشم‌گیر به اشعار مذهبی داده می‌شد^۳ ولی در راه بازآفرینی سنن و آداب ایرانی سمت ملك الشعرايي دربار مجدداً ایجاد شد و کسانی چون مسیح کاشانی و صائب تبریزی بدین سمت منصوب شدند و این رسم تا زمان شاه سلطان حسین نیز ادامه داشته و مه‌ری عرب ملك الشعرايي دربار وی بوده است.^۴ ولی ملك الشعرايي این دوره وظایف چندانی بعهده نداشتند. همچنین محتشم کاشانی مورد احترام شاعران زمان خود بوده و ویرا ملك الشعرا خطاب می‌کردند^۵ اما معلوم نیست که این مقام را بطور رسمی نیز داشته است یا نه؟

۱۶- دوره قاجاریه: پس از انقراض دولت صفوی بروز فتنه افغان و روی کار آمدن حکومت‌های افشاریه و زندیه و نابسامانی‌های سیاسی و جنگ‌های داخلی و خارجی، يك چند سلاطین و بزرگان ایران را از پرداختن

۱- تاریخ ادبیات براون، ترجمه رشید یاسمی، ج ۴، ص ۱۶۰.

۲- بطرز تازه قسم ی‌باد میکنم صائب

که جای بلبل آمل در اصفهان خالیست

۳- شاه عباس ملاشانی تکلو را بخاطر قصیده‌ای که در منقبت حضرت علی سروده بود برابر و زنتش زر بخشید. تاریخ عالم آرای عباسی ص ۵۱۵، تذکره نصرآبادی ص ۹.

۴- مقدمه دیوان صائب از امیری فیروزکوهی، ص ۹.

۵- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری

از مرحوم سعید نفیسی، ص ۴۴۳.

بمسایل ذوقی و علمی باز داشت زیرا :

افاغنه با شعر و هنر فاصله زیادی داشتند ، نادر شاه مرد رزم بود و « به شعر و شعرا اعتنایی نداشت و شعرا هم باو اعتنایی نداشتند »^۱ . عصر کریم خان زند فرصت مناسبی برای رواج شعر بود ولی « کریم خان معلوم نیست صله شعر به کسی داده باشد »^۲ . شخص آغامحمدخان « به شعرا اعتنایی نداشت »^۳ و بهمین دلیل گاهی مورد هجو قرار میگرفت . خوی این سلطان قاجار در کینه توزی و سرشش در جوهر دوستی خلاصه میشد و شاید سر این دو هم جان از کف بداد . بدین ترتیب برای مدتی مدیحه-سرایی و ستایشگری در مجالس رسمی از یاد رفت .

اما چون نوبت به فتحعلی شاه رسید ، او برخلاف عمش ، خاقانی شاعر پیشه بود و گنج باد آورده را صرف خوشگذرانی های خود کرد . مقدمات دوره بازگشت ادبی که توسط سخنوران عهد شاه سلطان حسین صفوی فراهم آمده بود^۴ در این دوره شکوفا شد و گویندگان بصلات گران مورد تشویق قرار گرفتند . قصیده سرایی بسبک اساتید کهن رواج یافت^۵ . « عنوان ملک-الشعرایی دربار که دیری متروک شده بود ، رسمیت یافت و حتی انتخاب راوی قرائت اشعار که معمول دربار سلاطین غزنوی و سلجوقی بود مرسوم شد »^۶ . فتحعلی خان « صبا که از زندیه به قاجاریه میراث رسیده بود و در پی اسلوب آذر و مشتاق سبکی متین و پر طمطراق در قصیده اختیار کرده بود

۱-۲-۳- مقاله « بازگشت ادبی از مرحوم ملک الشعرای بهار » در مجله ارمنان ،

شمار هشتم ، سال سیزدهم ، ص ۵۲۲-۵۲۱ .

۴- مقدمه دیوان مجمر از استاد محیط طباطبایی .

۵- مقدمه مجمع الصفا ، رضاقلی خان هدایت ، به تصحیح مظاهر مصفا ، ص ۱۰۱ .

۶- مقدمه دیوان فتحعلی خان صبا از محمدعلی نجاتی .

و در تهران پیش آهنگ دعوت به احیای اسلوب عصر سلجوقی محسوب
میشد...^۱، « در اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار خطاب خانی و ملک الشعرای
و حکومت کاشان یافت ... »^۲.

لقب ملك الشرايى تا چندی در نسل صبا موروثی بود و عبدالرزاق
بيك دنبلی در نگارستان دارا ذیل شرح حال صبا نوشته: «سلسله ملك-
الشعراء منشعب از آنست»^۳ و پس از او پسرش محمدحسین خان عندلیب
جای پدر را با لقب «ملك الشعراى ثانی» گرفته است.^۴

منصب ملك الشعرايى و خواندن قصیده سلام در دربار ناصرالدینشاه
هم از حیث درجه و پایه شاعری و هم از حیث رتبه و شؤون درباری و مزیت
عطایا و تشریفات خاصه و صلوات گرانها و مستمری و وظیفه وافر بسیار
اهمیت داشت و مقامی بس عزیز و ارجمند محسوب میشد. بدین سبب شعرا
از هر شهر و دیاری روی به تهران نهاده و در رسیدن باین مقام بسی تلاش
میکردند. نخست قاآنی و پس از آن سروش گوی سبقت را از همگنان
ربوده بودند. اما بعلت موروثی بودن لقب ملك الشعرايى هیچکدام ازدو
شاعر موفق بدریافت آن نشدند. خود سروش پس از مدتها تلاش تنها
موفق بدریافت لقب شمس الشعراء شد. سروش باین لقب قانع نبود و ملك-
الشعرايى دربار ناصری را حق خویش میدانست و بموروثی بودن آن

۱- مقدمه دیوان مجمر از استاد محیط طباطبایی .

۲- حدایق الادباء، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی و مقدمه دیوان صبا از
محمد علی نجاتی، نگارستان دارا تألیف عبدالرزاق دنبلی، به تصحیح استاد خیامپور،
ص ۴۰ .

۳- نگارستان دارا ، ص ۴۲ .

۴- نگارستان دارا ، ص ۲۹۷ .

معترض بود^۱:

امیرا! تو دانی که بر شعر گویان
 مرا شاید امروز فرمانروایی
 نبودست و هرگز نباشد کسی را
 به میراث بر شاعران پادشایی
 سخن گستری گر به میراث بودی
 نماند از چه در دودمان سنایی^۲
 و ظاهراً از امیر کبیر توقع اخذ و اعطای لقب ملك الشعرايى داشته.
 همو در جای دیگر گوید:
 مرا بده ملك شاعران خویش لقب
 که شعر من به مدیح تو فرخ است بفال^۳
 اما سروش با همان لقب شمس الشعرايى و ظایف ملك الشعراء را
 انجام میداد. و در تذکره گنج شایگان آمده است: «در سال یکهزار و
 دوست و هفتاد هجری... شمس الشعرا لقب یافت و در سال ۱۲۷۲ بلقب
 خانی... ملقب گشت. اکنون ملك الشعرايى است برسم و مستقل در منصب
 ولی به تغییر لقب»^۴.

وظایف ملك الشعراء

در آغاز این بحث ناگزیر از ذکر این مطلب است که عنصری

- ۱- مقدمه دیوان سروش اصفهانی بقلم استاد جلال همائی، باهتمام محمد جعفر محجوب، ص ۶۸۰.
- ۲- دیوان سروش اصفهانی، ص ۹۷.
- ۳- همان دیوان، ص ۴۰۸.
- ۴- همان دیوان، پاورقی ص ۱۳.

مثل اعلاى ملك الشعرايى در ادب ايران بوده و ضوابط و مقررات اين منصب در دربار غزنوى سرمشق و ملاك كار ديگر سلاطين در انتخاب و گزينش ملك الشعرا بشمار مى رفت . ولى بطوريكه در بررسى پيشينه ملك الشعرايى در دربارهاى ايران ملاحظه شد، گاهى بر حسب توجه واحياناً نياز سلسله ها باين منصب، مقام و منزلت ملك الشعرا يابه حدعصرى نزديك ميشد و يا اصلاً بوجود نمى آمد . به اين جهت نگارنده نيز در اين نوشته بيشتر خصوصيات عنصرى را ملاك و معيار سنجش و بررسى قرار داده است .
مهمترين وظيف ملك الشعرا را بشرح زير ميتوان خلاصه كرد :

۱- نقد و بررسى اشعار و آثار گویندگان منسلک در دربار مربوط بود. شاعران موظف بودند که نخست ، سروده خود را بملك الشعرا عرضه بدارند . دولت شاه مى نويسد : « ... سلطان محمود استاد عنصرى را مثال ملك الشعرايى دربار خود ارزاني داشت و حكم فرمود كه در اطراف ممالك هر كجا شاعرى و خوشگويى باشد ، سخن خود را بر استاد عرضه دارد تا استاد غث و سمين آنرا منقح کرده و در حضرت اعلى بعرض رساند و همۀ روز مجلس استاد عنصرى شعرا را مقصدى معين بود... »^۱ . در كتاب مجمع-القصايد آمده است : « گویند چهار صد شاعر متعین در مجلس او حاضر بوده اند و اشعار خود را بر رأى مہر اشعأ و عرض نموده و در وادى سخن و امتياز غث و سمين آن ويرا مقدم و پيشرو خود دانسته ... »^۲ . نظامى عروضى درباره عمق امير الشعراى آل افراسياب چنين آورده است :
« بضرورت ديگر شعرا را خدمت او همى بايست كردن، واز استاد رشيدى

۱- تذكرة الشعراء ، ص ۳۷ .

۲- ديوان عنصرى ، بکوشش دبیرسیاقى، ص ۲۵ .

همان طمع میداشت که از دیگران و وفا نمیشد. اگر چه رشیدی جوان بود اما عالم بود در آن صناعت ...^۱. خواندمیر در حبیب‌السیر آورده است که «امیر معزی ملک الشعرای دربار سنجری بود. در آن وقت چنین مقرر بود که هر شاعری که میخواست شعرش به سلطان عرضه شود باید قبلاً بخدمت امیر معزی رسیده و شعر خود را بر او بخواند و با اجازه او بخدمت سلطان برسد»^۲. نظامی عروضی وقتی میخواست خدمت سنجر برود میگوید: «قصیده‌ای بگفتم و بنزدیک امیر الشعراء معزی رفتم و افتتاح ازو کردم و شعر من بدید و از چند نوع مرا برسخت بمراد او آمدم»^۳ و بدیهی است هر شعری که با ضوابط حکومتی و ادبی آن عصر مطابقت داشت انشادش در مجالس رسمی تجویز میشد و جزو آثار مخلص میگردد والا رد میشد. نظر دوم ملک الشعراء (مردود دانستن اثر) معمولاً موجب برانگیختن خصومت و دشمنی بین آنها و شعرا میشد. اگر شاعری بی‌جواز امیر الشعراء یا بی‌پایمردی و توصیه یکی از ارکان دولت شعری در حضور شاه میخواند بشدت مورد خشم ملک الشعراء قرار میگرفت. از این دو مورد امثله و شواهد چندی داریم که اگر چه بزعم عده‌ای از محققان افسانه‌مینماید ولی هر چند عاری از حقیقت باشد باز مضمون آنها میتواند سایه‌ای از يك رویداد واقعی را نشان بدهد. از آنجمله است معارضه غضایری رازی با عنصری و انتقادات عنصری به شعر غضایری و شستن دیوان او توسط عنصری از شدت خشمی که نسبت به آن شاعر رازی در دل داشته است.^۴ حمدالله

۱- چهار مقاله ، ص ۷۳-۷۴ .

۲- مقدمه استاد مدرس رضوی بردیوان انوری ، ص ۳۷ .

۳- چهار مقاله ، ص ۶۵ .

۴- سخن و سخنوران ، بدیع‌الزمان فروزانفر ، چاپ دوم، ص ۱۲۱ .

مستوفی دربارهٔ مجلس مشاعره‌ای با حضور: فرخی، عسجدی، عنصری و آزمودن سه شاعر مذکور فردوسی را گوید: «این حکایت مشهور است که بدین سبب ایشان راه درگاه سلطان بر فردوسی بیستند تا او را بخت یاری کرد و بحضرت سلطان رسید»^۱. نگارنده قصد محکوم کردن عنصری را در مورد رنجش فردوسی ندارم ولی آنچه معقول بنظر می‌رسد اینست که فردوسی تنها فرصت خواندن يك داستان را در حضور سلطان محمود داشته است و طبق معمول قضاوت در بقیهٔ داستانهای شاهنامه لابد به عهدۀ ملك الشعراء و سازمان او واگذار شده بود بنابراین بنظر میرسد پاداشی که غزنین بفر دوسی فرستاد شاید تاحدی مربوط به نظر ملك الشعراء نیز بوده است! داستان ورود انوری به دربار سنجر و صحنه سازیهای او در مقابل معزی^۲ اگرچه افسانه مینماید ولی بنوبهٔ خود میتواند موردی از دسیسه‌های مشابه ملك الشعراء در مقابل نحوهٔ آزمون و گزینش شاعران برای ورود بدربار باشد.

اما نقد و بررسی ملك الشعراء تنها به اصلاح معایب لفظی و معنوی اثر شاعر محدود نمیشد، بلکه این مالک الرقاب قلمرو شعر و شاعری، بویژه در دورهٔ غزنوی، با دخل و تصرف و اعمال ذوق و سبک شخصی، ابداع و خلاقیت را از شاعر سلب میکرد. يك بررسی کوتاه در شعر شاعران پیش از عنصری و بعد از او این واقعیت را روشن میکند: برای مثال اگر مدایحی از رودکی، فردوسی و عنصری را مقایسه بکنیم اگرچه موضوع هر سه

۱- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۷۳۸-۷۳۹.

۲- شعر العجم شبلی نعمانی، ص ۲۰۶؛ بنا بنوشتهٔ جعفر بن حسن جعفری در تاریخ کبیر انوری بیاری معزی بدربار سنجر راه یافته است (مقدمهٔ دیوان انوری بقلم استاد مدرس رضوی، ص ۳۷).

مدح است ولی در لفظ و معنی و برون شعر و درون شعر، رودکی و فردوسی با عنصری اختلافهای چشم‌گیری دارند. اما اگر مقایسه‌ای بین قصاید و ستایش عنصری را با شعرای قرن پنجم تا قرن چهاردهم بعمل بیاوریم تأثیر قریب با اتفاق شاعران مدیحه سرا را از سبک و شیوه عنصری و در نتیجه تأثیر ماهوی ملک الشعراء را در شعر باز خواهیم یافت. اکثر شاعران خلف پیروی از شیوه عنصری را (در شعر ستایشی) نوعی امتیاز و برتری می‌شمارند تا جایکه شاعری چون ناصر خسرو که دارای مشرب کاملاً متفاوت با عنصری است و او را بخاطر ستایشگری ملامت می‌کند با این حال در مفاخراتش عنصری را محل قیاس قرار میدهد^۱. دولت‌شاه درباره امیر معزی می‌نویسد: «خاقانی معتقد اوست و منکر رشید و طواط و امیر معزی این قصیده ذوقافیتین را نیکو گفته که بیشتر شعرا آن قصیده را تتبع کرده‌اند ... و ابو طاهر خاتونی میگوید در کتاب مناقب الشعراء که این قصیده را صدکس از فضلا جواب گفته‌اند ...»^۲ یا انوری با آنهمه قدرت و عظمت شعر معزی را برسبیل تضمین در گفتارهای خود آورده است. این نوع تقلیدها واقفانها تأثیر شخصیت ملک الشعراء را در شعر زمان خود بخوبی نشان میدهد و تقلید غیر مجاز سلب ابتکار و ایجاد يك نواختی می‌نماید و این امر سبب شده است تا ادوارد براون در بحث از اشعار قدیم گوید: «این نوع شعر

۱- ناصر خسرو گوید :

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی	یکی گشته با عنصری بختی را (ص ۱۵)
یا: نظام سخن را خداوند دوجهان	دل عنصری داد و طبع جریم (ص ۲۸۵)
یا: ای حجت‌زمین خراسان بشعر زهد	جز طبع عنصریت نشاید بخادمی (ص ۲۵۱)

۲- تذکرة الشعراء، ص ۴۷ .

فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یکسان است در مدت پنج شش قرن بیک حالت مانده است چنانکه گویی مهر و قاب مخصوص دارند که تغییری در آن رخ نمیدهد. بقسمی که اگر ذکری از وقایع و اشخاص عهد در آن نباشد و تاریخ گفتن آن معلوم نشود، مشکل است بعد از خواندن يك قصیده ... حدس بز نیم که گوینده از اهل زمان جامی بوده یا یکی از شعرای معاصر از قبیل قآنی و غیره ...^۱.

۲- از اهم وظایف ملك الشعراء ساختن و انشاد قصایدی در اعیاد و فتوحات و مراسم رسمی و غیره بود.

۳- بدیهه‌گویی و گره‌گشایی: از مختصات زبان شعر، توجیه و توضیح مسایلی است که بزبان نثر مقدور نمی‌باشد. در مجالس سلاطین گاهی حوادث ناگواری رخ میداد که حل‌گره آن جز به سحر شعر ممکن نبود. از آن جمله است نرد باختن طغانشاه ابن آلب ارسلان با احمد بدیهی. نظامی میگوید: «امیر سه مهره درشش‌گانه داشت و احمد بدیهی سه مهره در يك‌گانه و ضرب امیر را بود. احتیاطها کرد و بینداخت تا سه شش زند، سه يك بر آمد! عظیم طیره شد... هر ساعت دست به تیغ میکرد و ندیمان چون برگ بردرخت همی لرزیدند که پادشاه بود و کودك بود و مقمور بچنان زخمی. ابوبکر ازرقی برخاست و این دو بیتی باز خواند:

گرشاه سه شش خواست سه يك زخم افتاد

تا ظن نبری که کعبتین داد نداد

آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد

در خدمت شاه روی بر خاک نهاد

۱- تاریخ ادبیات ایران، تألیف براون، ترجمه مرحوم رشید یاسمی،

امیر طغان‌شاه بدین دویتی چنان بانشاط آمد و خوش طبع گشت...^۱ و انصاف باید داد که حل این مشکل در آن زمان و مکان از عهده هیچ ناصحی با هیچ بیانی ساخته نبود مگر زبان شعر. و چون معمولاً در موارد مشابه دست بدامن ملک الشعرا میشدند بنابراین دارندۀ این منصب استعداد بدیده‌گویی نیز می‌بایستی داشته باشد.

وقتی نصر بن احمد سامانی عزم اقامت در هری کرد، رجال دولت از این تصمیم دلگیر شدند و «بنزدیک استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند... گفتند... صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند... رودکی قبول کرد... دانست که بنثر با او درنگیرد، روی بنظم آورد... و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد: بوی جوی مولیان آید همی...^۲. عنصری در جریان غم محمود از بریدن زلف ایاز به خواست حاجب علی قریب با دو بیت معروف خود «کی عیب سر زلف بت از کاستن است...» اورا از اندوه رهانید^۳، و بدایمی که معزی و دیگران سروده‌اند معروف است.

۴- ارشاد افکار: بطوریکه در بحث راجع به دوره غزنوی بازگو کردیم یکی از وظایف مهم ملک الشعراء ارشاد افکار عمومی بنفع سیاست غزنوی بود. شاعر در آن روزگار نقش روزنامه شفاهی داشت و هر بیت از او بمنزله پیامی آسمانی بود که در دل و مغز شنونده نقش می‌بست. غزنویان در این مورد گذشته از شبکه وسیع شاعران، از تأثیر رامشگران در اجتماع نیز برخوردار میشدند. صاحب مجمع‌القصاید گوید که عنصری «دایم الاوقات غزوات و محاربات سلطان محمود را نظم کردی و موسیقی دانان و خنیاگران

۱- چهار مقاله، ص ۷۱-۷۰.

۲- چهار مقاله، ص ۵۲.

۳- چهار مقاله، ص ۵۶-۵۷.

را بیادگرفتن آن اشعار امر فرمودی و ایشان به الحان خوش و نعمات دلکش که مبهج ارواح و منتج ارتیاح است در بزمگاه سلطان آن اشعار را ادا کردند. اطباع مضار را استماع آن سبب تفریح قلب و ترویج روح شدی^۱ و پرواضح است که این الحان و آهنگها با اشعار مورد نظر عنصری در بین مردم نیز شایع شده و تأثیر فوق العاده‌ای داشته است. همچنین از این قول چنین برمی آید که گروه رامشگران نیز وابسته به سازمان ملک الشعراء بوده است.

۵- حمایت از شاعران و سخنوران نیز بعهده اینان بود و حمایتی که عنصری از منوچهری دامغانی بعمل آورده همواره مشکور نظر منوچهری بوده و یکی از اشعار بسیار زیبای منوچهری که بنام «شمع» معروف است آفریده این احساس است.

شعر ایط ملک الشعراء

اهم وظایف ملک الشعراء در دو بخش علمی و اداری خلاصه میشد. از دیدگاه علمی، او یکی از بزرگترین مراجع الهام بخش زمان بشمار می‌آمد و رعایت شیوه‌ها و ضوابط القاء شده توسط وی عامل مؤثری در توفیق شاعرانی بود که در صدد ورود بدستگاه ملوک و امرا برمی آمدند. بدین ترتیب قسمتی از سر نوشت ادب هر دوره عملاً درید ذوق و استعداد شخص ملک الشعراء قرار میگرفت و چون دربارها معمولاً خود مروج علم و ادب بوده و ملک الشعراء عامل اجرای طرحهای ادبی آنان بود، بنابراین درگزینش این مقام کوشش میشد تا کسانی بر کرسی اول شعر و ادب کشور

۱- مقدمه دیوان عنصری، ص ۲۵-۲۶.

تکیه بزنند که شایستگی و دانش و بینش لازم را نسبت به سنن و شیوه‌های علمی و ادبی زمان خود، که در کتب تذکره و تراجم احوال هر دوره آمده، بنحو مطلوب دارا باشند. از آن جمله است:

۱- تسلط و تبحر در صنایع شعر و شاعری که نظامی عروضی از آنها بشرح زیر یاد می‌کند: « شاعری صنعتی است که شاعران بدان صنعت اساق مقدمات موهمه کنند و التیام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند...»^۱. همو درباره شرایط شاعر نوشته است: « اما شاعر باید سلیم الفطره باشد، عظیم الفکره، صحیح الطبع، جید الرویه، دقیق النظر باشد و در اطراف رسوم مستطرف...»^۲.

۲- استادی و برتری وی در سرودن انواع شعر بویژه قصیده بر همگان مسلم و محرز باشد. همچنانکه عوفی منقد بزرگ آن روزگار، رودکی را از نوادر فلکی شمرده و معروفی بلخی او را سلطان شاعران نامیده است و شهید بلخی ستایش از رودکی را دون شأن والای او دانسته و گفته است: « رودکی راخه واحسنت هجاست. » و عنصری باهمه جلال و مقام در آرزوی سرودن غزل رودکی وار بوده است^۳. همو (عوفی) در باب زندگی نامه شاعران دوره غزنوی گوید: « افتتاح از عنصری کردن اولی تر که او استاد شعرا و مقدم از باب این شیوه است » و « همگان بر اجلال او اقبال نمودند... »^۴. هر چند امروزه امیر معزی از گویندگان درجه دوم

۱- چهار مقاله، ص ۴۲.

۲- چهار مقاله، ص ۴۷.

۳- لباب الالباب، ص ۶.

۴- لباب الالباب، ص ۲۸-۲۹.

ادب پارسی شمرده می‌شود ولی در آن روزگار عوفی او را «سلطان جهان بیان» و دولت‌شاه «اکابر فضلا» نامیده است.^۱ ارج سخن صائب تبریزی نه تنها در ایران بلکه در ممالک خارجی نیز شناخته بود. محمد افضل سرخوش در حق او نوشته: «در حین حیات دیوانش مشهور آفاق و عالمگیر بود، خواندگار روم و سلاطین هند در نامه‌های خود از شاه ایران درخواست دیوان او میکردند و شاه ایران برسم تحفه و هدیه میفرستاده است».^۲ والہ داغستانی در ریاض الشعرا گفته: «صائب در طرز خود امام فن و در روش خود مقتدای زمن است».^۳ عبدالرزاق دنبلی که از منقدین وارد زمان خود بود در حق صبا می‌نویسد: «از امراء کلامست که بر صدر دیوان سخنوری نشسته ... بی‌سخن از فحول این فن و صدر زمن و بدر انجمن ... است».^۴

۳- سخنشان فخیم و غیرقابل تقلید باشد. سید حسن اشرف غزنوی در نصیحت به شمس‌الدین احمد بن منوچهر شست کله می‌گوید: «از اشعار متأخران چون عمادی، انوری، سید اشرف، بلفرج رونی و امثال عرب، اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل کند قدر دو بست بیت از هر جا انتخاب کن ... و از شعر سنایی و عنصری و معزی و ورودکی اجتناب کن، هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبعها بلند است و طبع تو بیند و از مقصود باز دارد».^۴

۱- لباب‌الالباب، ص ۶۹ و تذکره الشعراء، ص ۴۷.

۲- مقدمه دیوان صائب از امیری فیروزکوهی، ص ۳۶-۳۵.

۳- نگارستان دارا به تصحیح استاد خیامپور، ص ۴۱.

۴- راحة الصدور، ص ۵۸-۵۷.

۴- چون يكى از وظائف مهم ملك الشعراء نقد و بررسى اشعار ديگران بود و بقول نظامى « شعر در هر علمى بكار شود و هر علمى در شعر بكار همى شود »^۱ بنا بر اين ميبايستي « در انواع علوم متنوع باشد »^۲ و يك مطالعه اجمالى در ديوان اينان بويژه عنصرى ميزان آگاهى آنان را در زمينه دانشهاى متداول در زمان خود روشن ميكند .

۵- از سوي ديگر مقام ملك الشعرايى ايجاب ميكرد تا اينان همواره در التزام سلاطين و ملوك باشند. بنا بر اين كسانى كه انتخاب ميشدند مي بايستي گذشته از احاطه كامل بر علوم ادبى ، داراى شم سياسى بوده و به آيينها و تشريفات دربارى نيز آشنا باشند . ميگويند عنصرى را در مجلس سلطان محمود « منصب نديمى باشاعرى ضم بوده »^۳ و فتحعلى خان صبا غير از ملك الشعرايى لقب خانى و حكومت كاشان را داشت^۴ و « مرتبه امير معزى روى در ترقى نهاد تا بدانجا كه سلطان رسالت روم بدو فرمود... »^۵ .

۶- گاهى اتفاق افتاده است كه اين منصب بطور ارثى در يك خانواده باقىمانده است چنانكه از برهائى به معزى و از فتحعلى خان صبا به پسرش عندليب ، ملك الشعرايى ثانى ، رسيده است .^۶

۷- اعطاي لقب به بزرگ شاعران در هر دوره با سبك و شيوه سلسلهها بستگى تام داشته است . گاهى عنوان ملك الشعراء وزمانى امير- الشعراء داده مى شد و اتفاق افتاده است كه شاعرى با لقب ديگر عهده دار

۱ و ۲- چهار مقاله ، ص ۶۸ .

۳- تذكرة الشعراء ، ص ۳۷ .

۴- مقدمه ديوان فتحعلى خان صبا از محمدعلى نجاتى .

۵- تذكرة الشعراء ، ص ۴۷ .

۶- نكارستان دارا ، ص ۴۱ و ۲۹۷ .

وظایف ملك الشعرايى بوده است كما اينكه شمس الشعراء سر و شرافتهانى ملك الشعرايى بوده است «برسم و مستقل در منصب ولى به تغيير لقب»^۱ ولى در عرف مردم و فضايى زمان هر كسى با هر عنوانى كه باين مقام ميرسيد معمولاً ملك الشعراء ناميده ميشد .

۸- عنوان ملك الشعرايى گذشته از آنكه يك مقام مهم دولتى محسوب ميشد ، چون با شعر و ادب سر و كار داشت بنا بر اين فوق العاده مورد توجه بود و شاعران براى احراز آن از هيچ كوشش و لو تا حد مبارزه فروگذار نمى كردند و بهمين علت شأن و جلال ملك الشعراها غالباً مورد رشك و حسد ديگران قرار ميگرفت . عوفى ميگويد: «سه كس از شعرا در سه دولت اقبالهاديدند و قبولها يافتند چنانكه كسى را آن مرتبه ميسر نبود ، يكي رودكى در عهد سامانيان، عنصرى در دولت محموديان و معزى در دولت سلطان ملكشاه...»^۲. گاهى نفوذ و اهميت ملك الشعراء بحدى بود كه امرا و ارکان دولت ... نيز صلاح خود را در متابعت آنها ميدانستند.^۳

۱- مقدمه ديوان سر و شرافتهانى ، پاورقى ص ۱۳ .

۲- لباب الالباب ، ص ۶۹ .

۳- مقدمه ديوان عنصرى ، ص ۲۵ .